



گفت‌وگویی با رابرت ون هالزن، درامر هلندی پس از تجربه پیل آهنگ

## فیل در تهران!

رابرت ون هالزن، درامر هلندی ۳۸ ساله، می‌گوید چند سالی می‌شود به پروژه به هم وصل شدن جنوب هند به هلند، مسیری ۶۸۰۰ کیلومتری، از طریق موسیقی فکر کرده است. هنوز در مورد این که خروجی سفرش روی «موتورسیکلت رویال آنفیلد ۳۵۰ سی سی سال ۱۹۷۶»، چه خواهد بود، مطمئن نیست، اما ایده‌هایی در سر دارد که «پیل آهنگ» را جهانی کند. پروژه «پیل آهنگ» که برگرفته از داستان «فیل در تاریکی» مولانا و سنایی است، حاصل همکاری چند روزه و ناگهانی رابرت با موسیقی‌دانانی از این کشورهاست. همکاری که به خلق موسیقی جدیدی می‌انجامد که تلفیقی از راک و ملودی‌های هر کشور و تعادل بین ترکیب و بداهه است.

**رابرت! از کی شروع به فکر کردن در مورد این ایده کردی؟**

شروعش از هند بود. هند جایی بود که بارها به آن سفر کردم. در آنجا با آدم‌های بسیاری ساز زدم. همیشه وقتی سوار هواپیما می‌شدم تا به مقصد برسم، در حالی که بر فراز آسمان پرواز می‌کردم، از خودم می‌پرسیدم که آنجا روی زمین زیر پایم چه خبر است. سال ۲۰۰۳ وقتی در هند بودم، برای اولین بار به این ایده به طور جدی فکر کردم. چند سالی در این میان وقفه ایجاد شد تا سال ۲۰۰۹ که دوباره تشویق شدم و حدود یک سال فقط و فقط به این پروژه فکر کردم. نقطه شروع را بر این مینا گذاشتم که شما می‌توانید با گرفتن مجوز موتورهای هندی را از این کشور خارج کنید. همین شد وسیله سفر من. در زمستان ۲۰۱۱-۲۰۱۲ سفر خود را با نیال آغاز کردم و به هند بازگشتم و آنجا مشغول ساز زدن شدم و در آخر ماه فوریه آنجا را ترک کردم. در تمام کشورها خیلی کار کردم و با موسیقی‌دانان هم‌کاری کردم. بعد از هند به پاکستان رفتم و حالا در ایران هستم. از مرز نزدیک زاهدان وارد ایران شدم.

از زاهدان به بم، کرمان، یزد، اصفهان و تهران سفر کردم.

**این موتورسواری چه بخشی از این ایده را تشکیل می‌داد و چقدر از فکر را مشغول می‌کرد؟**

موتور بی‌تاثیر نبود و کاملاً به آن فکر می‌کردم، اما بخش مهم این ایده از همان سفرهای من بر فراز این مناطق با هواپیما می‌آمد. دلم می‌خواست بدانم مردمان این سرزمین‌ها چه شکلی‌اند. چه غذاهایی می‌خورند. چه موسیقی‌هایی دارند و چه سازهایی می‌زنند. دلم می‌خواست تغییر مردم با گذر از مرزها را ببینم.

**از همان ایده‌هایی که می‌گویی در ذهن داری بیشتر بگو.**

کاری که می‌خواهم انجام بدهم، تحویل دادن فیلم‌ها و عکس‌ها و فکرهایی که با خودم از این سفر می‌برم، به یک شرکت تولید فیلم است. سعی دارم که حداقل با یک مهندس صدا بازگردم که به استودیو برویم و هم‌چنین به همراه یک مستندساز که به محل‌هایی که بودم بازگردیم، به جاهایی که این همکاری‌ها بیشتر موفقیت‌آمیز بود. این شهرها احتمالاً مدرس، لاهور،

تهران، استانبول، برلین و احتمالاً یک شهر دیگر است. تا به این‌جا سفر نتیجه این همکاری با موسیقی‌دان‌های این کشورها چگونه بوده؟ موفق بوده یا نه؟ بستگی دارد. معیارهای مختلفی برای پاسخ به این سوال وجود دارد. خب بعضی وقت‌ها مجبور می‌شدم در نهایت به آن‌ها بگویم که چه کار کنند و بعضی مواقع هم خودم را با آن‌ها سازگار می‌کردم تا در کنار آن‌ها ساز بزنم. بهترین‌ها برای من آن‌هایی بودند که با هم پیش می‌رفتیم و می‌ساختیم و خلق می‌کردیم. کل ایده این برنامه از یک داستان قدیمی می‌آید که شش مرد نابینا به یک فیل می‌رسند. در ایران هم مولوی این داستان را نقل کرده است. این شش مرد هر کدام یک بخشی از بدن این فیل را لمس می‌کنند و حقیقت با آن چیزی که فکر می‌کنند تفاوت دارد. دلایل بسیاری این میان وجود دارد که ساز زدن و تجربه موسیقی را در کنار آدم‌هایی که از قبل عموماً نمی‌شناسی و با فرهنگشان ناآشنایی، شبیه همین این داستان می‌کند.

**سوالی که در این میان وجود دارد، این است که چرا**



در دنیای غرب مردم علاقه‌مندند به دنیای شرق بیایند و دنیای ناشناخته‌ها و مردم آن را کشف کنند. دیدگاه من در این مورد کلا فرق می‌کند. به نظرم تقسیم دنیا به مناطق مختلف و برجسب غرب یا شرق زدن نگاه ساده‌انگارانه‌ای است. از نظر من موقعیت جغرافیایی در این میان بی‌تاثیر است.

**پاسخت به این سوال من را یاد کسانی می‌اندازد که می‌خواهند مرزها را از میان بردارند و به جهان به...**

نه اصلا من چنین دیدگاهی ندارم. من نمی‌خواهم بگویم که همه چیز برای مردم همه دنیا یکسان است. واضح است که این‌طور نیست. من می‌گویم واقعا آمریکا غرب است یا هلند غرب است؟ این دو کشور تفاوت‌های بنیادین فرهنگی دارند. من به شخصه نمی‌پذیرم که نماینده غرب معرفی شوم.

رابرت! تو نمی‌توانی نقش تبلیغات در کشورها پتان را که به گونه‌ای است که القا می‌کند ما مردمان عجیبی هستیم که نیاز به کشف شدن داریم نادیده بگیری. این در حالی است که یک جوان در کشور من و امثال من چنین فرصتی ندارد.

اصلا این‌طور نیست. شما هم این فرصت را دارید. در همان هلند ما پر از موسیقی‌دانان ایرانی است که به کار و تجربه مشغولند.

**درست است، اما با موانع و مشکلات بسیار... خیلی‌ها نمی‌توانند این همه مشکل را هضم کنند. نمی‌خواهم مشکلات و موانعی را که تو بر سر راه داشتی بدانم، اما مطمئنم که این مشکلات خیلی کمتر از موانعی است که یک جوان شرقی در شرایط مشابه تجربه خواهد کرد.**

یزد را خیلی دوست داشتم. دیدن بم برایم غم‌انگیز بود، چون می‌دانم که قبلا چقدر زیبا بوده‌است. در بم به همراه یک دوست به ارگ بم رفتم که متأسفانه زیاد مرا تحت تاثیر قرار نداد. به نظرم خیلی مصنوعی بود. در طول سفرم از مرز تا اصفهان دیدن این همه کویر و نوع زندگی مردم آن مناطق و حفظ شدن بافت سنتی زندگی‌شان برایم واقعا جالب بود. در نهایت باز هم من زندگی در شهر را عاشقانه دوست دارم. نشستن در چنین جایی که الان هستیم، به من واقعا احساس در خانه بودن می‌دهد. تهران به آمستردام شبیه‌تر است تا به مناطق روستایی و کویری.

**چه چیزی در تهران که مدل زندگی شهری آن را دوست داشتی بیش از هر چیز تحت تاثیر قرار داد؟**

دوستی‌ها واقعا برایم غیرقابل باور بود. من باورم نمی‌شود که فقط یک هفته یک‌جا با عده‌ای کار کنی و این همه دوست خوب پیدا کنی. کوه‌های تهران با آن برف رویش هم برایم خیلی زیبا بود. ترافیک هم یک مسئله اثرگذار بود (می‌خندد). البته مطمئن نیستم که ترافیک خیلی چیز خوبی باشد. اما تجربه راندن موتور در تهران خیلی عجیب و غریب بود. توی شهر شما مردم عادت به یواش رانندگی کردن ندارند.

**از رسانه‌های ایرانی استفاده می‌کنید، استفاده کند؟** کاملا بستگی به ارتباطات شما با این رسانه‌ها دارد، اما چرا که نه... در اروپا شرکت‌های بسیاری وجود دارند که از موسیقی جهانی حمایت می‌کنند. اتفاقا یکی از منابع اولیه الهام این پروژه کمیسیون در هلند است که برای موسیقی‌دانان خارج از هلند تلاش می‌کند. من می‌خواستم در این پروژه بفهمم که کارکردن با موسیقی‌دانان خارج از هلند چه حس و حالی دارد. این البته به این معنی نیست که نتیجه حتما رضایت‌بخش است. بعضی وقت‌ها در طول این پروژه به نقطه‌ای رسیدم که دیدم نتیجه افتضاح است. اما همین به نظرم یک نتیجه جالب است. این‌که اگر نتیجه یک آزمون و خطا خوب باشد، لزوما به معنای موفقیت‌آمیز



بودن آن تجربه نیست. **تا این‌جا سفر ت کدام کشور را بیش از همه دوست داشتی؟**

بین ایران، پاکستان و هند نمی‌توانم انتخاب کنم. از نیال به این دلیل زیاد لذت نبردم که بر خلاف تصورم هیچ کوهی ندیدم که این برای کسی مثل من که در کشور همواری چون هلند زندگی می‌کند یک ناامیدی بزرگ است. تجربه پاکستان خیلی خوب بود. در مورد ایران مهم‌ترین نکته‌ای که می‌توانم به آن اشاره کنم، این است که ه در طول کل سفرم در ایران احساس می‌کردم واقعا در کشور خودم هستم.

**از میان شهرهایی که در ایران رفتی کدام شهر را بیشتر دوست داشتی؟**

شاید همین طور باشد که می‌گویید، اما من به وجود آوردن این مشکلات نیستم که بخواهم در مقابل آن جوابگو باشم. این‌که چرا من الان این‌جا هستم یک دلیل ساده دارد و آن هم این‌که چون من می‌خواستم که این‌جا در این موقعیت باشم. من فقط معرفی‌کننده خودم هستم. همان‌طور که شما الان نماینده مردم شرق نیستید.

**بگذار از دید رسانه‌ای به ماجرا نگاه کنیم. وقتی افرادی از کشورهای دیگر به ایران می‌آیند، برخورد رسانه‌های ایران با آن‌ها کاملا با مهربانی و گرمی و مهمان‌نوازی است. آیا اگر یک موسیقی‌دان ایرانی به کشور تو بیاید برای معرفی خودش و فعالیت‌هایش می‌تواند همین‌قدر که شما**

**پیل آهنگر ابروت ون هالزن**  
ROBERT VAN HULZEN'S ELEPHANT SONGS  
از سری دور همی‌های موسیقی  
FROM THE MUSIC GATHERING SERIES  
www.rockart.ir

© 2012 - 1390 - All rights reserved by Rockart Series

محل بهسازی - کلاربت | بعد از آهنگ - کنسرت | آراویس آرزو - کنسرت | آرش لطفی - کوه ای و آب جنگ | اورت ون هالزن - درامز  
محل بهسازی - کلاربت | آواز | روزه استاندارد - کلاربت | کاوه صالحی - کنسرت | امیر طهماسبی - ویولن سل | بهرام بهرمان - بود  
محل بهسازی - کنسرت | اصنام‌الدین محمدنایب‌پور - کوه‌های آراویس | ایزد ون هالزن - درامز